

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)  
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

سید صدرالدین حسینی و آثار او

دکتر جلیل نظری\*  
دانشکده تربیت دبیر کازرون

چکیده

در این نوشته تلاش شده است تا گوشه هایی از زندگی و شخصیت ادبی سیدصدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، نویسنده زبده التواریخ شناسایی شود. اطلاعات به دست آمده از منابعی که می توانست به این جستجو کمک نماید گویای آن است که وی یکی از عمال دولت خوارزمشاهیان بوده و شغل استیفای (اخذ مالیات) نیشابور را به عهده داشته، اما سرانجام از کار دیوانی کناره گرفته و به تألیف آثار خود پرداخته است. از جمله تألیفات وی کتاب «زبده التواریخ» و «شرح اعلام نهج البلاغه» را می توان نام برد. کتاب دیگری نیز به نام «تاریخ اسکندر» دارد که وقایع و رویدادهای زمان سلطان محمد خوارزمشاه، ملقب به «اسکندر ثانی» را در آن بیان کرده است و فعلاً اثری از آن در دست نیست.

واژه های کلیدی: ۱. سید صدرالدین حسینی ۲. زبده التواریخ ۳. اعلام نهج البلاغه ۴. اسکندر ثانی.

۱. مقدمه

اگر چه نام سید صدرالدین حسینی در ظاهر برای گروهی از اهل فضل و دانش آشنا می نماید و از وی در برخی از منابع معتبر از جمله کشف الظنون (بدون تاریخ)، الذریعه (۱۴۰۳)، کشف الحجب (۱۴۰۹)، تاریخ الادب العربیه (۱۹۶۸) و ... ذکری به میان آمده ولی واقعیت آن است که چون تحقیق دقیقی در این مورد صورت نگرفته، هنوز زوایای زندگی این شخص روشن نیست. شاید مهمترین اثری که از صدرالدین حسینی ذکری به میان آورده و باعث شده نام او در چندین مأخذ و منبع که در صفحات بعدی بدانها اشاره می شود، ثبت گردد کتاب «زبده التواریخ» است که از روی قراین و شواهد موجود تألیف خود وی بوده است.

این «زبده التواریخ» که با عنوان «اخبار الدولة السلجوقیه» نیز شناخته می شود، یکی از منابع تاریخی آل سلجوق است که مؤلف در بیان و شرح احوال این سلسله اهتمام جدی ورزیده است.

از تاریخ بیهقی که بگذریم کتاب فوق بعد از نصره الفتره و عصره الفطره عماد الدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) از جهت عنایت و دقت در ضبط احوال و تاریخ رویدادهای سلسله سلجوقی، اهمیت ویژه ای دارد. آنچه بر اهمیت این کتاب می افزاید و ارزش آن را دو چندان می کند، ذکر مفصل بعضی حوادث و وقایعی است که در دیگر منابع تاریخی با این شرح و تفصیل بیان نشده است. نکته مهمتری که در باب این کتاب باید یاد آوری گردد، همانا توجه و اهتمام مؤلف به شرح احوال و اخبار اتابکان آذربایجان، بخصوص ایلدگز و فرزندان اوست. نویسنده زبده التواریخ با اینکه بنای کتاب

\* استادیار بخش ادبیات فارسی دانشکده تربیت دبیر کازرون

خود را بر اختصار نهاده، در این قسمت یعنی بیان تاریخ اتابکان شیوه تفصیل را در پیش گرفته است. به احتمال زیاد به دلیل هم عصر بودن نویسنده با دوران فرمانروایی این خاندان و اطلاعات زیادی که مؤلف به سبب قرب زمانی و مکانی با این سلسله داشته، علاقه او را در بیان مفصل اخبار ایشان برانگیخته است.

در این کتاب قرآینی موجود است (۱۹۱: ۱۹۳۳) که نشان می‌دهد نویسنده برای دریافت اطلاعات بیشتر به شهرهایی که رویدادها در آنجا اتفاق افتاده، سفر می‌کرده و از افراد آگاه اطلاع به دست می‌آورده است. با وجود این هنوز با مؤلف کتاب فوق و دیگر تألیفات و آثار وی آشنایی چندانی حاصل نشده و اظهار نظرها در باب نویسنده آن متفاوت است. گروهی از جمله علامه قزوینی در یادداشت‌ها (ج: ۵۲۸/۳: ۱۳۴۵)، بارتولد در کتاب ترکستان‌نامه (ج: ۱/ ۸۷: ۱۳۵۲)، بروکلمان در تاریخ الادب العربی (ج: ۵/ ۳۹۸: ۱۹۶۸)، زرین کوب در تاریخ ایران بعد از اسلام (۴۷: ۱۳۵۵) و ... مؤلف زبده التواریخ را همین ابوالحسن صدرالدین حسینی می‌دانند. حال آنکه «زوسهایم»، در مقدمه‌ای که خود بر این کتاب نوشته (ص: ب، ۱۹۳۳) در صفحه‌های بعد از این مقدمه، که بدان اشاره خواهد شد انتساب این کتاب را به صدرالدین حسینی مردود دانسته است. نگارنده ضمن تأمل و استقصا در متن زبده التواریخ و مراجعه به منابع و مآخذ دیگر، توانسته است اطلاعاتی در این مورد کسب کند که در شناسایی بیشتر مؤلف کتاب فوق و نیز معرفی دیگر آثار او مؤثر باشد، هدف از نگارش این مقاله نیز بیان همین امر بوده است.

## ۲. عصر زندگی و آثار سید صدرالدین حسینی

در آغاز کتاب زبده التواریخ (۱: ۱۹۳۳) قبل از آنکه متن شروع شود آمده است:

... ذکر الامیر السید الامام الاجل الکبیر صدرالدین ابوالحسن علی بن السید الاجل الامام الشهید ابی الفوارس ناصر بن علی الحسینی رحمه الله فی کتابه الذی سماه زبده التواریخ، اخبار الامراء و الملوک السلجوقیه در مقدمه ای که زوسهایم بر این کتاب نوشته (صص: الف- ط: ۱۹۳۳) بحثی تقریباً مفصل راجع به عنوان کتاب و نویسنده آن انجام گرفته است. که خلاصه آن چنین است:

«مؤلف حقیقی این اثر تاریخی ناشناخته است. لکن آشکار است که او در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم زندگی می‌کرده است. چون مؤلف نام خلیفه بغداد «الناصرالدین الله» را ذکر کرده و او را به عنوان «مولانا» خوانده است. به علاوه وی حادثه مربوط به درگیری بین سلطان طغرل سوم و شاه خوارزم را که در پانصد و نود هجری اتفاق افتاده، به نقل از امین الدین محمد زنجانی که معاصر طغرل و شاهد مستقیم درگیری بوده است، روایت می‌کند. بنابراین مؤلف در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری حیات داشته و این کتاب بعد از تاریخ ۶۲۲ هجری نوشته شده است زیرا این آخرین تاریخی است که در کتاب فوق ذکر شده است.»

زوسهایم کوشیده تا هویت مؤلف را شناسایی کند. وی در ادامه چنین گفته است: «مؤلف از جمله سلجوقیانی بوده که به زبان عربی تاریخ می‌نگاشته‌اند و در نیمه اول قرن هفتم زندگی می‌کرده‌اند.» (همان، ص: ج). وی از میان این مورخ‌ها دو نفر را بر می‌شمارد و احتمال می‌دهد که یکی از ایشان مؤلف این اثر بوده باشد: (همان، ص: د).

«۱- جمال الدین ابوالحسن علی قفطی، مؤلف مشهور کتاب «طریق الاحکام» که کتاب تاریخ سلاجقه از اوست و این کتاب فقط نامش برای ما باقی مانده است. بنابراین احتمال دارد که این کتاب، همان تاریخ گمشده قفطی باشد که قبل از سال ۶۲۶ هجری نوشته شده است.»

۲- ابوالحسن علی بن ابومنصور ظافر بن حسین خزرچی مصری که در مصر به سال ۵۶۶ یا ۵۶۷ به دنیا آمد و دو نفر از پادشاهان ایوبی، «ملک عزیز» و «ملک اشرف» را در سوریه و مصر خدمت کرد. وی تألیفاتی داشته است و حاجی خلیفه در کتاب خود «کشف الظنون» وفات او را در سال ۶۲۳ هجری ذکر کرده است.

زوسهایم در همین مقدمه (ص: ه) می‌نویسد: «احتمال دارد که کتاب زبده التواریخ بخش مفقود شده کتاب اخبار الدولة المنقطعه ابن ظافر باشد که مؤلف خود تصریح داشته یک جلد از آن در شرح احوال سلاجقه بوده است.» وی استدلال کرده که هم مانند شیوه بیان کتاب «اخبار الدولة المنقطعه» و زبده التواریخ به وضوح تأیید می‌کند که

مؤلف هر دو اثر یکی بوده است. اما علامه قزوینی در یادداشت ها، (همان، ص: ج، ۳: ۱۲۴: ۱۳۴۵) در باب این مقدمه زوسه‌ایم و الحاق آن در این کتاب سخت تاخته و آن را بی پایه دانسته است و می‌گوید:

«من سابقاً بلافاصله پس از خروج این کتاب از طبع، شرحی سخت در خصوص آراء سخیف و شارلاتانه زوسه‌ایم که طابع ساده لوح، آنها را در مقدمه کتاب درج کرده نوشته بودم و حالا (۸ مه ۱۹۳۹) هرچه گشتم آن، شرح را نیافتم اگر وقتی پیدا شد در لای کتاب مزبور الحاق شود.»

متأسفانه این نوشته علامه که لابد بسیار ارزشمند بوده تاکنون پیدا نشده است ولی استنادهای چندگانه وی در یادداشت ها نشان می‌دهد که مشارالیه به همان «نص» آغازین صفحه اول اعتقاد دارد یعنی کتاب مزبور را «زبده التواریخ» سید صدرالدین حسینی می‌داند.

زوسه‌ایم چنانکه بیان شد درباره نام کتاب و نویسنده آن هر دو شک کرده و احتمال داده که کتاب اخبار الدولة السلجوقیه مجهول المؤلف بوده و شاید نویسنده آن مطالب کتاب خویش را از زبده التواریخ که سال ها قبل از وی تألیف شده بود، اخذ کرده باشد.

نگارنده ضمن جستجو و تأمل در باب نویسنده زبده التواریخ (اخبار الدولة السلجوقیه) به مطالبی دست یافته که به احتمال نزدیک به یقین می‌تواند در معرفی مؤلف زبده التواریخ و رفع تردیدهای زوسه‌ایم مؤثر باشد. امید است با جستجوهای بیشتر که هنوز ادامه دارد فرازهای روشن تری از زندگی نویسنده این کتاب و آثار دیگر او شناخته شود.

گرچه منابع و مأخذ موثقی نظیر «ترکستان نامه» نوشته بارتولد (ج: ۸۷/۱: ۱۳۵۲) و تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف عبدالحسین زرین کوب (۴۷: ۱۳۵۵) و تاریخ الادب العربی تألیف بروکلمان (ج: ۵: ۳۹۸: ۱۹۶۸) و نیز چنانکه گفتیم مرحوم قزوینی در یادداشت‌ها (ج: ۳: ۱۲۴: ۱۳۴۵) کتاب فوق را زبده التواریخ صدرالدین حسینی می‌دانند، اما نظر به این که احتمال دارد این مأخذ، گفتار خود را از نسخه خطی بریتانیا اخذ کرده باشند سعی می‌کنیم از منابع و مصادر کهن تری بهره جسته و نوشته‌های آن‌ها را ملاک معرفی کتاب زبده التواریخ و نویسنده آن قرار دهیم.

سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری، در کتاب «کشف الحجب والاسرار» (۵۳: ۱۴۰۹) شخصی به نام علی بن ناصر را اولین شارح نهج البلاغه ذکر کرده و او را از شاگردان سید رضی دانسته است. گرچه در کتب رجال و آثار تشابهات اسمی فراوان است و احتمال دارد این علی بن ناصر که کنتوری او را شاگرد سید رضی به حساب آورده، با صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر مؤلف زبده التواریخ (اخبار الدولة السلجوقیه) یکی نباشد ولی برای اینکه بدانیم این شارح نهج البلاغه که کنتوری متذکر او شده از نظر زمانی نمی‌تواند شاگرد سید رضی باشد و باید همان کسی باشد که زبده التواریخ را نوشته و اینک مورد نظر ماست، به چند نکته اشاره خواهیم کرد.

اولاً در کتاب «معارج نهج البلاغه» تألیف زید بیهقی که در سال ۵۵۲ نوشته شده آنگونه که سبک کتاب است به شارحان نهج البلاغه قبل از خود اشاره کرده است اما در این کتاب به هیچ عنوان ذکری از شرح اعلام نهج البلاغه و مؤلف آن، علی بن ناصر، نشده است. چه اگر اعلام نهج البلاغه تألیف علی بن ناصر حسینی بنا به گفته کشف الحجب اولین شرح نهج البلاغه بود، زید بیهقی با آن دقت و فراستی که داشت به این هم شهری خود یعنی علی بن ناصر و شرح او حتماً اشاره می‌کرد.

ثانیاً: شارح اعلام نهج البلاغه در شرح خود از «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه» تألیف قطب الدین ابوالحسن سعید راوندی که در حدود سال ۵۵۶ تألیف شده، استفاده کرده است. بنابراین مؤلف اعلام نهج البلاغه بایستی اثر خود را بعد از تاریخ فوق نوشته باشد و این چنین کسی از نظر زمانی نمی‌توانسته از شاگردان سید رضی (متوفی ۴۰۶) بوده باشد.

ثالثاً: در تاریخ بیهقی که در اوایل نیمه دوم قرن ششم تألیف شده و نام علما و فضلا و ائمه آن ناحیه را در بردارد، از صدرالدین علی بن ناصر حسینی که به تصریح بسیاری از منابع، اهل نیشابور بوده است نامی به میان نیآورده و این خود دلیل بر این است که شخص مورد بحث تا تاریخ فوق از چنان شهرتی برخوردار نبوده که در زمره علما و افاضل قرار گیرد و شاید هم در همین سالها به دنیا آمده باشد.

اینها مواردی است که هر کدام به نحوی تأیید می‌کند که علی بن ناصر سرخسی (نیشابوری) که «کشف الحجب» او را مؤلف شرح نهج البلاغه دانسته و صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر نیشابوری که وی را مؤلف زبدة التواریخ (اخبار الدولة السلجوقیه) گفته‌اند، از نظر زمان و مکان یکسان و بلکه هر دو نفر یکی بوده‌اند. جای ذکر این نکته باقی است که سخن کشف الحجب را با همان بیان، اعیان الشیعه (ج: ۸، ۴۶۳: ۱۴۱۳) و الذریعه (ج: ۱۴/۱۳۹: ۱۴۰۳) نیز تکرار کرده‌اند.

برای اینکه این نظریه مستندتر ارائه گردد، به کتاب‌های دیگری نیز مراجعه شد و اطلاعات تازه‌تری به دست آمد از جمله در تلخیص تاریخ نیشابور (۱۴۶: بدون تاریخ) که به وسیله احمد بن محمد بن حسن بن احمد معروف به خلیفه نیشابوری تحریر یافته، در تمجید از شهر نیشابور به خصوص محله شادیاخ و بزرگان آنجا از شخصی به نام سید صدرالدین حسینی نام می‌برد و می‌گوید:

«... در آن ایام بزرگان شادیاخ بر اشراف سایر بلاد فضیلت داشتند خصوصاً سید بزرگوار سید صدرالدین حسینی که در مراتب علم و عمل لاحق به اولین و سابق بر آخرین بودند و از مکارم حضرت ایشان یکی آن است که امام امت و مقتدای ملت امام فخر المله و الحق والدین الرازی - رضوان الله علیه - مکتوبی نوشتند به ایشان بعضی از آن این است ... آقای دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقاتی که بر کتاب فوق نگاشته‌اند (۲۹۲: ۱۳۷۵) این شخص را همان کسی می‌دانند که تذکره لباب الالباب (ج: ۱/۱۴۳: ۱۳۲۴) تقریباً با همین نام و عنوان به معرفی آن پرداخته است.

اتفاقاً اصل نامه فخر رازی به سید صدرالدین حسینی و پاسخ صدرالدین به فخر رازی که هر کدام حاوی مطالب مفیدی می‌باشند در مجموعه خطی کهن در کتابخانه دانشگاه تهران (ج: ۴/۷۰۵: فهرست) موجود است. در کتب متأخرین نیز از این نامه به عنوان یکی از مستندات معتبر تاریخی استفاده شده و به مناسبت‌هایی به ذکر آن پرداخته‌اند؛ در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، نگارش محمد مدرسی زنجانی (۱۳: ۱۳۳۵) و کتاب اعلام نهج البلاغه، تصحیح عزیز الله عطاردی (۲۶: ۱۴۱۵) به بیان کامل این نامه و پاسخ آن پرداخته‌اند. در اینجا برای مزید اطلاع نامه فخر رازی را که تلخیص تاریخ نیشابور فقط به سه چهار سطر اول آن اکتفا کرده، بیان نموده و به دنبال آن پاسخ سید صدرالدین حسینی را به این نامه ذکر می‌کنیم. فخر رازی در این نامه ابتدا سید صدرالدین حسینی را به القابی که شایسته بزرگان و عالمان دینی است ستوده سپس مراتب ارادتمندی و دوست‌داری خالصانه خود را نسبت به او اعلام داشته است. چنانکه می‌نویسد:

#### « بسم الله الرحمن الرحيم »

رأيت في السفر الخامس من التوراة ان الله سبحانه و تعالى قال لموسى عليه السلام: يا موسى أحب ربك بكل قلبك، و انا أخبر سیدی و سندی و مولای الصدر الاجل الميجل السيد السند، الطاهر الظاهر، التقى النقى صدر الملة و الدين و شمس الاسلام و المسلمین، ملك السادات، افتخار العترة الطاهرة، قدوة المحققين في العالم .

خصه الله من السعادات القدسية و الكرامات العلوية بأكمل درجاتها و افضل غاياتها بأني أحبه من صميم قلبی، و أحب أني أحبه، و أبغض ان لا أحبه و كيف لا، و قد دلت البراهین البقينية على انه لا يجوز أن يكون كل محبوب محبوباً لغيره، و الالزام الدور و التسلسل ... وی در این نامه به سان دعای حضرت ابراهیم در قرآن مجید (رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین) از خداوند می‌خواهد او را به صالحان ملحق نماید. سپس به دوبار سفر خود به سرزمین هندوستان که توأم با مصائب و مشکلاتی بوده اشاره می‌نماید. از محتوای این نامه برمی‌آید که در هنگام نگارش و ارسال آن، فخر رازی در هرات سکونت داشته و به ارشاد مردم مشغول بوده است (خلیفه نیشابوری، ۲۷: بی تا).

«اقول: لقد فضل الله تعالى علي بالدخول في ديار الهند مرتين، و الحضور في معركة الطائفتين المتقابلتين و قويت موجبات الآفات و عظمت اسباب المخافات، و كنت غافلاً عن كيفية استدادها و التيامها غير واقف على استكمالها و انتظامها.

الأ ان الله تعالى برحمته التي لا يتوقف سطوع نورها على حيل المحتالين اجتهاد الطالبين، عصمني من تلك المحنة العظيمة و الآفات الجسيمة، و انا الآن ساكن في خطة هرات افاض الله عليها انواع الخيرات، و لقد ارشدتهم الي دلائل التنزيه و التوحيد.

فقبلوها، و لم يتمردوا عن الانقياد لها، و لو لم يكن الآ هذه النعمة العظيمة و المنحة الجسيمة من الله في حق هذا الفقير الكسير، لما قدر على الوفاء بشكرها و ذكرها، و الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور. اشاره صريح ديگري که از نامه فخر رازی مستفاد می گردد این است که او در همین سفر هندوستان کتاب " عيون الحكمة " ابن سینا را شرح کرده و نسخه ای از آن را به وسیله الامام رکن الدین که ظاهراً برادر او بوده است برای صدرالدین حسینی ارسال کرده است (خلیفه نیشابوری، ۲۸: بی تا).

" من جملة المكتوبات التي الفق تليقها و تنميقها في هذه الاسفار المتواليه المتواترة " شرح عيون الحكمة " للشيخ الرئيس اعلى الله درجته، و لقد ارسلت منها نسخة الى تلك الحضرة السماء رفع الله اعلام مواليها الى عنان السماء. حامل هذه الرقعة الشيخ الامام ركن الدين سيد العلماء حرس الله قدره، رجل حسن السيرة، مرضى الطريقة، بعيد عن الموبدات، محترز عن السيئات، طراز ملك الخيرات، الفوز بخدمته و الاستعداد بالوصول الى بساط حضرته و في الكلام كثرة، و لكن في الطبع اللطيف ملالة، و يختم الكلام بالحمد لله الذي لا نهاية له، و الشكر الذي لا غاية له لذی الجلال و الاكرام.

الحمد لله على نعمة الاسلام و الصلوة على محمد و على آله في الليالي و الايام. فخر رازی پس از پایان نامه مجدداً فصلی بر ظهر آن نگاشته که مطالب آن، حکایت از پیری وی می نماید. او در این قسمت از نامه خود اعلام می دارد که به سبب پیری و ضعف حال نتوانسته نسخه ای از " شرح عيون الحكمة " را به خط خویش برای صدرالدین ارسال دارد. لذا مجبور شده نسخه ای را که یکی از دوستانش به نام یحیی بن شافعی مزدقانی قبلاً برای خود استنساخ کرده بود قرض نموده برای وی بفرستد. در همین قسمت از نامه باز آرزو کرده است که بخشی از تفسیر بزرگی را که به قول خود بالغ بر هزار و پانصد جزء بوده به منظور بازبینی و اظهار نظر نزد صدرالدین ارسال دارد (همان، ۲۸).

" لقد كنت اردت ان اكتب هذا الكتاب بخطي و ان ابالغ في تصحيحه و تنميقه حتى لاتتضاعف الزحمة لسبب اختلال الكلام، الا ان الشيخ نحيف، و النسخ ضعيف و ليس مع العجز تكليف و كان لي واحد من الاصدقاء الموصوفين بالصدق و الصفا، المحترزين عن الريبة و الرياء. يقال له يحيى بن شافعي المزدقاني و كان قد كتب لنفسه هذه النسخة و زعم انه سعى في تصحيحها و تسديدها. فاخذتها معه و ارسلتها الى تلك الحضرة التي هي منشأ الخيرات و منبع السعادات، و ارجو من الله ان تقع من تلك الحضرة بعين القبول.

لقد صنفت تفسيراً كبيراً لعله يبلغ الفاً وخمسائة جزء و اكثر و تيسرت مباحث علوية و دقائق يقينية في تفسير تلك الآيات و السور، قريبة من المعاني و الحقايق مبرأة عن اوضار السور و لئن ابدالله التوفيق و التسديد، فلعلی اقدر ان ارسل شيئاً من تلك المجلدات ليضاف اليّ بانسب من انواع الابرامات. و الله ولي لكل الخيرات. و اينک نامه صدرالدین در جواب نامه فخر رازی: (همان، ۲۹)

" لازلت عين الله تعالى على عالي صدر مولانا ولي النعم فخر الملة والدين، حجة الاسلام و المسلمين، علامة العصر، ملك العلماء، محيي العلوم، افتخار العالم، و صرف عنه عين الكمال، و ساق اليه و فود الاقبال ... . تكفل عن طلبه العلم احسان جزائه شرح كتاب " عيون الحكمة " فكم قد فجر منه عيوناً نطفاً موارد، تشفى غلة الصادين في بدياء الحيرة ببرد زلالها ... .

فان قلت انها تقر عيون الناظرين لعين الانصاف، فما جسرت و لا شططت، و ان قلت انها تسخن عيون المائلين الى الانحراف، فلا حقاً جحدت و لا لططت، و فيما خصص مولانا اُدام الله علاه عبده باهداء هذا الكتاب اليه مشغولاً بكتابه الكريم. الذي هو عنوان الحكم و بنیان الكرم، انعام يعيي شقائق الفصحاء، عن شكره و ينسي دقائق البلغاء في عذره.

لقد لفظ البحر الخضم بدره	الي غدت تزهو على نجب الصدر
فلم يبق قدر للدرارى عندها	و لكن تخطى هامها شرفاً قدرى
لمولاي فخرالدين عندي النعم	لايسرها قد خاف ذرعى بالشكر
فكم خطة عمياء عنى فرجت	بتبيينه المربي على ساطع الفجر
اخو الخاطر الوقاد لم تبق عقدة	من العلم. الا حلها هو بالفكر

هَذَا وَلَوْ لَا لَهَجَ الدَّهْرُ الخُوْنَ لَضْرَبَ الاسْدَادَ بَيْنَ الطَّالِبِ وَ المَرَادِ، وَ شَعَفَ الزَّمَنُ الحَزُونَ بِقَطْعِ الامْدَادِ دُونَ المَرْتَادِ وَ المَرَادِ، لِامْتِطِيتْ وَلَوْ غَارَتْ الشَّمَالُ، وَ اخْتَطَبَتْ وَلَوْ حَافِيَاً عَلَي النِّعَالِ، ابْتِدَاراً اِلَى حَضْرَةِ قَدِ عَكَفَتْ جُنُودَ المَلَأِ الاعْلَى وَ وَقَفَ عَلِيهَا وَفُودَ الآيَاتِ الكُبْرَى.

ففيها الفوز بالحسنى و نيل سعادات الاولى و الاخرى، و الرقى الى الدرجة القصوى، و ثم مراتع العلم مأهولة معمورة و مراتع الفضل مطلولة ممطورة، ولكن العوائق الضرورية لا يخفى على الراى العالى المولى، قد قصت قوادم هوائى و ... حوافى منابى، فتخيل ما شئت من تحسّر و تلهّف و تصوّر ما شئت من تحنّن و تأسّف.

و صرتُ كَبازَ الجَوْقِصِّ جِناحُه  
يرى حشرات كلما طار طائر  
يرى طائرات الجو يحفّفن حوله  
و يذكر اذ ريش الجناحين وافر

فالعبد، و ان قصرت يدها عن اعتراف مخارف محاوراته، و الاعتراف من مغارف مباحثاته، فهو دائماً مقتبس من انوار مصنفاته ما عسى يتحلّى به للفكر المرام، و ملتبس من بحار مؤلفاته ما عسى تحلّى به فى النظر الافهام. و الله المأمول فى تسهيل ادراك تلك الخدمة، و هو المسئول به فى تحويل تلك النعمة فى اقرب الاوقات على احسن الحالات، و الهَيَاتِ انه على ما يشاء قدير، و بالاجابة جدير.

در پاسخ نامه صدرالدین حسینی خطاب به فخر رازی چنانکه ملاحظه می‌شود جز اظهار ارادت و تعارفات دوستانه نکات تازه ای که در معرفی بیشتر صدرالدین مؤثر باشد، دیده نمی‌شود. وی در این نامه از دریافت کتاب «عیون الحکمه» که فخر رازی نسخه ای از آن را برای او ارسال داشته است ابراز تشکر کرده و فخر رازی را «مولا» و خود را «عبد» خوانده است و از این که روزگار غدار بین طالب و مراد (منظور فخر رازی است) جدایی افکنده، نالیده و اظهار داشته که برخلاف مخالفت روزگار بی وفا، آرزومند است که حتّی با پای برهنه به خدمت آن حضرت رسد اما چه کند که موانع موجود پر و بال او را چیده و از وصول به این فوز محروم داشته است و از این حیث بسیار اظهار تلهّف و تحسّر نموده است.

ضمناً در این نامه بیان کرده که اگر چه به ظاهر از محضر وی محروم گشته است لکن از انوار تألیفات فخر رازی کمال استفاده را می‌کند و بعلاوه در این رساله ابیاتی ذکر شده که سیاق آنها نشان می‌دهد که از خود صدر الدین بوده باشد. چون می‌گوید:

لمولای فخرالدین عندی النعم لآیسرها قد خاف ذرعی بالشرک

اما عوفی در کتاب لباب الالباب (ج: ۱/ ۱۴۴- ۱۴۳: ۱۳۲۴) در معرفی این شخص یعنی «صدر الملة والدین» که باید همان صدرالدین حسینی باشد، اظهار داشته که وی را از نزدیک می‌شناخته و گاه گاهی به خدمت او می‌رفته و از محضر وی بهره می‌برده و ابیاتی می‌سروده‌اند و به هم ردّ و بدل می‌کرده‌اند، وی در باب ششم کتاب فوق که در ذکر لطایف اشعار وزرا و صدور است می‌نویسد:

«الصدر الاجل صدر الملة والدین ملک السادات النیشابوری - رحمة الله علیه - سید اجل صدرالدین از معارف سادات و صدور کبار و فضلاى روزگار بود. صاحب دیوان استیفای نیشابور بود و در فضل به غایتی که جملگی افاضل خراسان به تقدّم او اعتراف می‌کردند و از دریای فضل او اغتراف می‌نمودند و تاریخ خوارزمشاهی نیشبست به عبارتی که روان عتبی از خجالت یمینی در عرق غرق می‌شد و او را اشعار تازی به غایت لطیف است و مصنوع، و بنده گاه گاهی به خدمت او رفتی و از وی اقتباس فواید کردی. چند شعر تازی از وی شنیده آمده است و این دو بیت در قطعه‌ای می‌گوید و مثلی معروف را در آن تضمین کرده است:

لو كنت تعلم ما تلقاه عن كذب  
لستم تبتسم فرحاً في هذه الدار  
الست تذكر ما قد قيل في مثل  
العبير يضطرب و الميكواة في النار

و نیز او راست:

لما سباني سمطا لؤلؤ نظما  
و لم اجد قوت روحی غیر رشفهما  
من فيه في حقة من فص ياقوت  
ناديت يا شفتيه قصيا قوتي

و وقتی از وی استماع افتاد که وقتی به اسفراین رفته شد در اثنای راه این رباعی اتفاق افتاد:

تا رنج در این زمانه آیین آمد  
از جور سپهر سبزه وار این دل من  
گسویی که برای من مسکین آمد  
کوبان کوبان به اسفرایین آمد  
سبزه وار و اسفراین و کوبان سه ولایت است. سخت نیکو نشان داده است هر چند از راه طبیعت بیان می کرده و چنان می نمود که او را در این معنی فکرتی نبوده است اما سخت مطبوع افتاده است. و هم از وی نقل کرده اند نظم:

گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار  
با همه عالم بلاف با همه خلق از گزاف  
دست درازی مجوی چیره زبانی مکن  
هر چه بدانی مگوی هر چه توانی مکن  
و از تاج الدین وحید قاقمی شنیدم در نیشابور می گفت این دو رباعی را سید صدر الدین گفته است در اوایل ایام جوانی. رباعی:

ای مهر غسل عشق تو در کینه ماست  
حال دل مستمند بیچاره بپرس  
آماجگه تیر غمت سینۀ ماست  
از هجرانت که یار دیرینۀ ماست

### رباعی

ای از من دل سوخته بی زار شده  
بفروخته عالم به جفا بر من و من  
وی من ز غمت شکسته و زار شده  
سودای تو را به جان خریدار شده  
و در آخر عمر از شغل استیفا استعفا خواست و به مراد دل بنشست و از سر منصب برخاست و آن شغل به در آن درج سیادت و اختر آن برج سعادت سید اجل عمادالدین حوالت فرمودند و او را معذور داشت و او شب و روز به تحریر تاریخ سلطان سکندر مشغول بود. وثاق او مجمع فضلا و مرتع علما بودی و اختلاط افاضل به خدمت او بسیار اتفاق افتادی. وقتی این داعی قطعه ای گفته بود و در اول و آخر بیت تجنیس خط را رعایت کرده مطلع آن این است. نظم:

زمانی زمانی بالمصائب والأسی  
و قد خرجت حدّ النبال ببالی  
و در خدمت او انشاد کردم. گفت: مرا غزلی است اما تجنیس آخر مصراع و آخر بیت را رعایت کرده ام. استنشاد کردم فرمود، شعر:

قامت قیامة قلبی اذ رای وثنا  
و قدلوی طرفة السحار ثم رنا  
اموت صبراً و قدی بالقوام حنی  
لم ألف احسن منه فی الوری بدنا  
اذا شکوت ارانی عنوة مهنا  
أو مات جوعاً وقلت الشهد کل لغنا  
قد هز من قامه صدع النقاوئنی<sup>۱</sup>  
نحوی سبانی و قلبی بالهوی مرننا  
فکم اکلب منه بالقوی میخنا  
لو کان منی و ان واشیه راب دنا  
و قال ما ذقت من كأس الغرام هنا  
و سامنی من قبیح الخلق کل عنا

و او را اشعار تازی مطبوع مصنوع و فصول منور لطیف بسیار است فاما اشعار پارسی از او بیشتر روایت نکرده اند. بدین قدر اقتصار افتاد و از ایراد اشعار تازی او چون به صدد این نیستیم عنان بیان باز کشیده آمد.

از گفتار عوفی که خود معاصر و ملازم سید صدرالدین بوده و با وی نشست و برخاست داشته بر می آید که صدرالدین از بزرگان نیشابور بوده و در علوم مختلف مخصوصاً شعر فارسی و عربی و تاریخ تبخر داشته است و دو کتاب تاریخی به نام «تاریخ سلطان سکندر» و «تاریخ خوارزمشاهی» نوشته است اما عوفی به کتاب دیگر تاریخی ایشان یعنی «زبدة التواریخ» که در اخبار آل سلجوق است و نیز پادشاهی که سید صدرالدین یاد شد در دستگاه او استیفای نیشابور را عهده دار بوده، اشاره ای نکرده است. البته از روی همین گفتارها می توان به تاریخ تقریبی مرگ سید صدرالدین و حتی پادشاهی که وی در دستگاهش کار دیوانی می کرده دست یافت. اولاً عوفی در لباب الالباب که آن را در حد فاصل سال های (۶۱۷ تا ۶۲۵) در دستگاه سلطنت ناصر الدین قباچه تألیف کرده، از سید صدرالدین به عنوان «رحمه الله علیه» یاد کرده و از طرف دیگر سید صدرالدین خود در زبدة التواریخ (۱۹۷: ۱۹۳۳) از مرگ اتابک اوزبک که در سال ۶۲۲ در قلعه النجه اتفاق افتاد، خبر داده است. پس یقیناً سید صدرالدین یاد شده در یکی از سال های بین ۶۲۲ تا ۶۲۵ در گذشته است و این که عوفی از زبدة التواریخ ذکری به میان نیاورده، شاید از آن جهت باشد که این اثر آخرین تألیف سید صدرالدین بوده و بعد از لباب الالباب به رشته تحریر در آمده است.

گذشته از قراین و مستندات بالا، نکته دیگری که عصر زندگی سید صدرالدین و تاریخ تخمینی فوت او را در این مقطع از زمان تأیید می کند، این است که وی را از زمره استادان خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) شمرده اند. آقای محمد مدرس زنجانی در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین (۳: ۱۳۳۵) از قول اشکوری در «محبوب القلوب» می نویسد:

«محقق طوسی اشارات را نزد استاد خود فریدالدین داماد تحصیل کرده و او شاگرد صدرالدین سرخسی بوده و صدرالدین شاگرد افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابوالعباس لوکری شاگرد بهمینار بوده و بهمینار شاگرد ابوعلی سیناست.»

در کتاب یادنامه «خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، (۹۰: ۱۳۳۶) آمده است که «خواجه نصیرالدین طوسی حکمت و فلسفه را از فریدالدین حسن بن محمد فریومدی معروف به داماد و شاگرد فخرالدین رازی فراگرفته است.»

نکته دیگری که گفتار خود سید صدرالدین حسینی است و می تواند در معرفی زمان تألیفات وی و حتی پادشاه معاصر او مؤثر باشد، این است که وی در کتاب زبدة التواریخ (۱۹۱: ۱۹۳۳) تصریح دارد که به ری رفته و اطلاعاتی راجع به درگیری علاء الدین تکش خوارزمشاه و سلطان رکن الدین طغرل سلجوقی (مقتول ۵۹۰) را از قول رئیس آن شهر امین الدین زنجانی نقل کرده است. این که مشارالیه چه مدت بعد از سال ۵۹۰ به ری رفته، معلوم نیست منتها می شود حدس زد که این سفر هنگامی بوده که او از کارهای دیوانی استعفا داده و مشغول جمع آوری اخبار و تألیف کتاب های تاریخی بوده است. ذکر دو کتاب تاریخی به نام تاریخ خوارزمشاهی که کشف الظنون (ج: ۲۹۴/۱، بدون تاریخ) متذکر انتساب آن به سید صدرالدین حسینی شده است و تاریخ سلطان سکندر (سلطان محمد خوارزمشاه) تا حدودی تأیید می کند که سید صدرالدین حسینی مؤلف زبدة التواریخ در دستگاه سلاطین خوارزمشاهی تقریب داشته و به احتمال زیاد شغل استیفای نیشابور را نیز از طرف یکی از سلاطین خوارزمشاهی یعنی سلطان محمد خوارزمشاه ملقب به اسکندر ثانی (۶۱۷-۵۹۶) و یا پدرش علاء الدین تکش (۵۹۶-۵۶۸) که قبل از وی سلطنت داشته به عهده داشته است. چه شهر نیشابور از سال ۵۶۲ به بعد عملاً در تصرف ایمل ارسلان خوارزمشاه قرار گرفته بود. بنابراین متصدی شغل استیفای این شهر باید از سوی سلاطین این سلسله تعیین می گردید.

در هر حال تا دست یابی به منابع بهتر و پیدا شدن کتاب های تاریخی دیگر سید صدرالدین که عوفی متذکر آنها شده و تحقیق و جستجوی کسانی که به روشنگری زوایای تاریک تاریخ کمک می نمایند، به همین مقدار آگاهی در مورد مؤلف زبدة التواریخ بسنده می کنیم و نتیجه اینکه: سید صدرالدین علی بن ناصر بن علی حسینی از علما و فضیای نیشابور و از محله شادباخ بوده و در علوم زمان خود در حکمت و فلسفه و تاریخ و شعر دست داشته است. وی در دستگاه خوارزمشاهیان سالها شغل استیفای نیشابور را به عهده داشت، و چند سالی بعد از ۵۹۰، از این مسؤلیت استعفا داد و به تألیف، به خصوص در زمینه تاریخ، پرداخت. او کتابی در تاریخ خوارزمشاهیان و تاریخ اختصاصی دیگری در وقایع و اخبار اسکندر ثانی (سلطان محمد خوارزمشاه) نوشت و سرانجام کتاب زبدة التواریخ را در اخبار دولت سلجوقی به رشته تحریر درآورد. علاوه بر اینها کتاب اعلام نهج البلاغه را نیز نوشته است و عاقبت در یکی از سال های بین ۶۲۲ تا ۶۲۵ بدرود حیات گفته است.

این کتاب اخبار الدولة السلجوقیه یا زبدة التواریخ صدرالدین حسینی که اختصاصاً در تاریخ دولت سلجوقی نوشته است، نسبت به کتابهایی مانند "راحة الصدور راوندی" (بدون تاریخ) و کتاب تاریخی عمادالدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) و مانند آنها که نزدیک به دوره ی سلجوقی نوشته شد، برتری دارد. چون مؤلف با نثری روان، صرفاً به بیان رویدادهای تاریخی پرداخته و از توصیف و تخیل و تصویرسازی های ادبی که شیوه معمول بسیاری از مورخان بوده، پرهیز کرده است. سجع و ترداد و کنایه و مثل، اخبار تاریخی آن را احاطه نکرده و شواهد شعری بی مورد، برحجم آن نیفزوده. در سراسر این کتاب تنها سه مورد مثل به کار رفته و شاید این سه مورد هم در منابعی بوده که مؤلف مطالب خود را از آنها اخذ کرده است.



نام شاعران و شواهد شعری ایشان که در کتاب فوق مندرج است، بسیار کم بوده و در هر مورد تعداد این ابیات از چهار تا پنج بیت تجاوز نمی کند (صفحات ۲۷، ۲۸، ۵۵، ...). ضمن اینکه تمام ابیات شاهد آورده شده، جنبه تاریخی دارند یعنی ابیات فوق در شأن همان واقعه ای سروده شده که مؤلف به بیان گزارش آن پرداخته است. به عبارت دیگر غرض از ایراد این ابیات ایضاح و معرفی جنبه های بیشتری از آن واقعه بوده است.

دقت در محتوای این کتاب ثابت می کند (از جمله صفحه های ۱۵۷ و ۱۵۸) که مؤلف کتاب خود را به شیوه کتاب 'نصرة الفتره و عصره الفطرة' عمادالدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) تألیف کرده است و به همان روش عماد کاتب پس از ختم کتاب مجدداً خلاصه گونه ای از تاریخ سلاطین سلجوقی و مدت پادشاهی ایشان را بیان نموده و پس از ذکر مختصر احوال سلاطین، اخبار تعدادی از اتابکان سلاطین سلجوقی را که در قلمرو شاهان این سلسله فرمانروایی یافته اند، نیز ذکر نموده است.

در این خلاصه گویی بیشتر به احوال و اخبار فرزندان ایلدگز توجه شده و قتل اوزبک نوه ایلدگز را در قلعه النجه پایان کار این خاندان به حساب آورده است.

اطلاعاتی که زبدة التواریخ یا اخبار دولت سلجوقی در اختیار خوانندگان قرار می دهد در بعضی موارد منحصر به فرد است و تنها در همین کتاب دیده می شود؛ مثلاً شرح حال عمید الملک کندی و ابتدای کار او تا آنگاه که به وزارت رسید حاوی مطالبی است که در کتبی از این نوع دیده نمی شود (ص: ۳۳). ارزش دیگر کتاب مربوط به اطلاعاتی است که راجع به اتابکان آذربایجان می دهد. مؤلف هر چه به آخر کتاب نزدیکتر می شود، به طور طبیعی مطالب را مفصل تر بیان می کند ضمن اینکه اصل کتاب بر اختصار بنا نهاده شده است. آنجا که در شرح وقایع دوران طغرل بن محمد طبر می گوید: 'سلطان طغرل گروه بسیاری را جریمه و تاوان کرد که بیان همه آنها باعث طولانی شدن این کتاب مختصر می شود' (ص: ۱۸۲).

شرح جنگ ها و درگیری های فرزندان و نوادگان ایلدگز برای به دست آوردن حکومت در ناحیه آذربایجان حاوی مطالب تازه ای است مثلاً در ناحیه گنجه و درگیری در آن منطقه به نام یکی از فرزندان امیر امیران عمر، فرزند محمد پهلوان، اشاره می کند. گرچه متأسفانه بخش اصلی اسم ساقط شده و فقط جزء اول آن به صورت 'امیر ...' در متن قابل قرائت نیست، اما همین امر تأیید می کند که مؤلف، کتاب خود را از روی منابعی تدوین کرده که به احتمال زیاد بخشی از آن منابع در بستر زمان از بین رفته است و این خود یکی دیگر از موارد اهمیت این کتاب است.

### ۳. نتیجه

با دقت و امعان نظر در آرای کسانی که معتقدند نویسنده 'زبدة التواریخ' ناشناخته است و مراجعه به کتابهایی که اطلاعاتی درباره سید صدرالدین حسینی داده اند از جمله تاریخ نیشابور نوشته خلیفه نیشابوری و لباب الالباب محمد عوفی که از معاصران سید صدرالدین بوده، در می یابیم که سید صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، مؤلف زبدة التواریخ همان کسی است که شرح اعلام نهج البلاغه و تاریخ اسکندر (سلطان محمد خوارزمشاه) را نوشته است. وی مدت ها شغل استیفای نیشابور را داشته و پس از مدتی کناره گیری کرده و احتمالاً پس از شکست سلطان محمد از مغولان آثار خود را تألیف کرده است. از قرائن برمی آید که او در یکی از سالهای بین ۶۲۲ تا ۶۲۵ دار فانی را وداع گفته است.

### یادداشتها

۱. مقدمه زوسهایم در اصل به زبان آلمانی بوده و در چاپهای موجود در ایران دیده نشد و نگارنده هم بدان دسترسی نیافت. منتها این مقدمه را آقای محمد اقبال مصحح زبدة التواریخ به عربی ترجمه کرده و به عنوان مقدمه زوسهایم به آغاز چاپ بیروت (۱۹۳۳) صفحات الف تا ط الحاق نموده است. آنچه در این مقاله به عنوان مقدمه زوسهایم ذکر می گردد به استناد همین ترجمه عربی است.

۲. عبارت عربی "احب انی احبه و ابغض ان لا احبه" در مقدمه اعلام نهج البلاغه (ص: ۲۶) و کتاب عقاید فلسفی خواجه نصیر (ص: ۱۳) به همین صورت ضبط شد و البته مفهوم هم هست یعنی: دوست دارم که او را دوست بدارم و از دشمنی وی بیزارم. با وجود این در کتاب تلخیص نیشابور این قسمت از نامه فخر رازی به صورت "احب من احبه و ابغض من لا احبه" ضبط شده و از نظر معنی روشن تر است.
۳. متن عربی نامه فخر رازی به سید صدرالدین حسینی که در این مقاله بدان استناد شده از روی مقدمه اعلام نهج البلاغه تصحیح عزیز الله عطاردی (ص: ۲۶) نگاشته شده است.
۴. در متن این واژه "المتحالین" بود ولی در جاهای دیگر "المحتالین" ضبط شده بود که بر متن ترجیح دارد.
۵. برای آشنایی به شجره نامه خاندان فخر رازی رجوع شود به کتاب شرح حال و زندگی و خاطرات امام فخرالدین رازی، تألیف نجیب مایل هروی (۴۶: ۱۳۴۳).
- ۶- بسیاری از کلمات و عبارات این نامه در متن مورد استناد مغلوط و نامفهوم می‌نمود، لذا متن این نامه با کتابهای دیگر مقابله و اصلاح گردید.

### منابع

- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (۱۳۴۸). تاریخ بیهقی. تصحیح احمد بهمنیار، تهران: چاپخانه اسلامی.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (۱۴۰۹ هـ. ق). معارج نهج البلاغه، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، قم: نشر مکتبه آیه الله نجفی مرعشی.
- امین، سید محسن. (۱۴۱۳ هـ. ق). اعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- بارتولد. (۱۳۵۲). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بروکلمان. (۱۹۶۸). تاریخ الادب العربی، ترجمه عربی (محمود فهمی حجازی)، (بی تا) الیهة المصرية العامة للکتب.
- تهرانی، آقا بزرگ. (۱۴۰۳ هـ. ق). الذریعه، بیروت: دارالاضواء.
- حاجی خلیفه. (بی تا). کشف الظنون، بدون محل انتشار.
- حسینی، علی بن ناصر. (۱۹۳۳). اخبار الدولة السلجوقیه، تصحیح محمد اقبال، بیروت: دارالافتاح الجدیده.
- حسینی، علی بن ناصر. (۱۴۱۵ هـ. ق). اعلام نهج البلاغه، تصحیح عزیز الله عطاردی، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر، چاپ اول.
- خلیفه نیشابوری. (بی تا). تلخیص تاریخ نیشابور، به کوشش بهمن کریمی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- خلیفه نیشابوری. (۱۳۷۵). تلخیص تاریخ نیشابور، تصحیح و مقدمه و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (بدون تاریخ). راحة الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: مؤسسه مطبوعه علی اکبر علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۶). یادنامه خواجه نصیر الدین طوسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عوفی، محمد. (۱۳۲۴). لباب الالباب، تصحیح ادوارد براون، طبع لیدن، (افست تهران).
- قزوینی، محمد. (۱۳۴۵). یادداشت ها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتب اصفهانی، عمادالدین. (۱۹۷۴). تاریخ دولت آل سلجوق، القاهرة: المکتبه الشرقيه.
- کنتوری نیشابوری، سید اعجاز حسین. (۱۴۰۹ هـ. ق). کشف الحجب و الاستار، قم: نشر مکتبه آیه الله نجفی مرعشی.
- مایل هروی، نجیب. (۱۳۴۳). شرح حال و زندگی و مناظرات فخرالدین رازی، تهران: مطبوعات وزارت.
- مدرسی (زنجانی)، محمد. (۱۳۳۵). سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.